

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده‌ی زبان و ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی
پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

عنوان

شیوه‌های شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه اسماعیل فصیح (بیست داستان کوتاه)

استاد راهنما

جناب آقای دکتر حسین پاینده

استاد مشاور

جناب آقای دکتر غلامرضا مستعلی پارسا

نگارنده

سمیه نظری

تیرماه ۹۲

سپاسگزاری

نگارش این پایان‌نامه مدیون زحمات اساتید محترم راهنما و مشاور است که وظیفه‌ی خود می‌دانم از ایشان تشکر کنم.

در ابتدا باید سپاسگزار زحمات بی‌دریغ استاد فاضل و ارجمندی باشم که علاوه بر اینکه راهنمای محترم پایان‌نامه‌ام بوده‌اند و از کلاس‌های درسشان بهره‌ی فراوان برده‌ام، همیشه برای من الگوی شرافت و انسانیت بوده‌اند و فضایل اخلاقی بسیاری را در کنار مفاهیم علمی از ایشان آموخته‌ام. جناب آقای دکتر پاینده، در تمام مراحل نگارش، در بخش‌های مختلف محتوایی و نگارشی و ویرایشی دلسوزانه و با دقت نظر علمی فراوانی که خاص ایشان است مرا راهنمایی کردند. گاه مسیر را به طور کامل اشتباه رفتم و گاه نکاتی بود که من درنیافته بودم و ایشان با صبر و حوصله‌ی فراوان مسیر صحیح را نشانم دادند. به‌علاوه‌ی این که پیشنهادهای سودمندشان همواره راهگشای من بوده است. صمیمانه قدردان زحماتشان هستم و همواره برایشان آرزوی سلامتی و توفیق روزافزون دارم.

همچنین استاد بزرگوار جناب آقای دکتر مستعلی پارسا، مشاور محترم پایان‌نامه، وقتشان را بی‌دریغ در اختیار من گذاشتند و همواره پاسخگوی سؤالاتم بوده‌اند. از ایشان هم صمیمانه سپاسگزارم و برایشان سلامتی و توفیق روزافزون آرزو می‌کنم. از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر عطرفی هم که زحمت داوری پایان‌نامه را تقبل فرمودند، بسیار ممنونم و امیدوارم همواره پیروز و سلامت باشند.

چکیده

الف: موضوع و طرح مسئله:

فصیح، نویسنده‌ای توانا و پرکار است و تاکنون چندین رمان و چهار مجموعه داستان کوتاه از او به چاپ رسیده است و تعدادی از این رمان‌ها بارها تجدید چاپ شده‌اند که خود نشان از موفقیت آنها در بین مخاطبان دارد. اما در حوزه نقد و بررسی، حق این نویسنده چنان که باید ادا نشده است و این موضوع در مورد داستان‌های کوتاه مشهودتر است. به طوری که در منابع مربوط به ادب معاصر او را در حوزه داستان کوتاه ناموفق دانسته‌اند. از آنجایی که عنصر شخصیت و نحوه شخصیت‌پردازی یکی از عوامل موفقیت داستان و جذب مخاطب است، بررسی این عنصر در داستان‌های کوتاه نویسنده، انتخاب شد تا هم سبک و سیاق او در شخصیت‌پردازی مشخص شود و هم داستان‌های کوتاهش بیشتر شناخته شوند.

ب: مبانی نظری شامل مرور مختصری از منابع، چارچوب نظری و پرسش‌ها و فرضیه‌ها:

در این تحقیق به طور خاص فقط به عنصر شخصیت و شیوه‌های شخصیت‌پردازی نویسنده پرداخته شده است و برای بررسی از منابع مربوط به این عنصر استفاده شده که در پایان فصل چهارم ذکر گردیده است. اما اصلی‌ترین منابع، فصل دوم، از جلد اول کتاب *Introduction to Literature* با عنوان *Looking at characters* و همچنین مقاله‌ی «شخصیت‌پردازی در داستان کوتاه» در *گفتمان نقد*، هر دو تألیف دکتر حسین پاینده بوده است. در ابتدا به نظر می‌رسید شخصیت‌های داستان‌های کوتاه فصیح بیشتر تک‌بعدی هستند، در مقابل شخصیت چندبعدی که باعث جذب مخاطب می‌شود. و همچنین فصیح بیشتر از روش توصیفی در مقابل روش نمایشی برای شخصیت‌پردازی استفاده کرده است.

پ: روش تحقیق شامل تعریف مفاهیم، روش تحقیق، جامعه‌ی مورد تحقیق، نمونه‌گیری و روش‌های نمونه‌گیری، ابزار اندازه‌گیری، نحوه‌ی اجرای آن، شیوه‌ی گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها:

شخصیت‌ها، اشخاص تخیلی و ساخته‌شده به‌وسیله‌ی نویسنده هستند که درست مانند افراد واقعی اطراف ما عمل می‌کنند و شخصیت‌پردازی تکنیک‌هایی است که نویسنده برای معرفی این اشخاص تخیلی به خواننده برمی‌گزیند. آثار داستانی فصیح بیشتر در مکتب رئالیسم و ناتورالیسم جای می‌گیرند و برای بررسی این عنصر، در مجموع نوزده داستان کوتاه رئالیستی-ناتورالیستی از چهار مجموعه داستان فصیح یعنی، خاک‌آشنا، دیداردرهند، عقد و داستان‌های دیگر و نمادهای دشت مشوش، مورد تحلیل قرار است و یک داستان دیگر از نویسنده که در مجموعه‌های نامبرده نیست و در سال ۷۳ در مجله‌ی دنیای سخن چاپ شده است اما به لحاظ موضوع و محتوا به داستان‌های برگزیده نزدیک‌تر است.

ت: یافته‌های تحقیق:

فصیح، نویسنده‌ای توانا و ریزبین است و واقعیت‌های اجتماعی تلخی چون فقر، فحشا، بیماری، ناآگاهی و بیسوادی و جنگ و آوارگی را مورد کاوش قرار می‌دهد و شخصیت‌های او معمولاً افرادی از طبقه‌ی فرودست جامعه‌اند که با این پدیده‌های تلخ و به تبع همه‌ی آنها، «مرگ» دست به گریبان هستند. مرگ حضوری بسیار پررنگ در داستان‌های کوتاه نویسنده دارد. شخصیت‌های اصلی این داستان‌ها معمولاً کودکانی هستند که دوران سرخوشی کودکی را خیلی زود پشت سر می‌گذارند و با واقعیت‌های تلخ زندگی آشنا می‌شوند. و بزرگسالانی که مایوس و ناامیدند. شخصیت‌های این داستان‌ها بیشتر تک‌بعدی و ایستا هستند و روش شخصیت‌پردازی در بیشتر مواقع «توصیفی» است اما، هر وقت که نویسنده به سمت شخصیت‌پردازی «نمایشی» می‌رود بسیار تکنیکی عمل می‌کند و تبدیل به نویسنده‌ای صاحب سبک می‌شود. استفاده از عناصر طبیعت و اشاره به وضعیت هوا متناسب با احساسات و عواطف شخصیت‌ها و سرنوشتی که در انتظار آنهاست و پیوند دادن شخصیت‌ها با مکان زندگی‌شان از روش‌های خاص فصیح برای شخصیت‌پردازی است و استفاده از نام‌هایی دلالت‌مند متناسب یا در تضاد با ویژگی‌های آنها (نام‌هایی آبرونیک)، توصیف لباس با رنگ‌هایی متناسب، مشاغل مناسب و استفاده از عنصر گفتگو و کنش شخصیت‌ها از شگردهای عمومی او محسوب می‌شود. اگر فصیح برای شخصیت‌پردازی همه‌ی داستان‌ها از روش «نمایشی» استفاده می‌کرد، قطعاً آثار بهتری از خود برجای می‌گذاشت.

صحت اطلاعات مندرج در این فرم بر اساس محتوای پایان‌نامه و ضوابط مندرج در فرم را گواهی می‌نمایم.

رئیس کتابخانه:

استاد راهنما:

سمت علمی:

نام دانشکده:

فهرست

مقدمه..... ۱

فصل اول.....

۱- شخصیت..... ۳

۱-۱- تعریف شخصیت..... ۴

۱-۲- انواع شخصیت..... ۴

۱-۲-۱- شخصیت اصلی، شخصیت فرعی..... ۵

۱-۲-۲- شخصیت چندبُعدی، شخصیت تکبُعدی..... ۵

۱-۲-۳- شخصیت پویا، شخصیت ایستا..... ۶

۱-۲-۴- شخصیت کلیشه‌ای..... ۷

۲- شخصیت‌پردازی..... ۷

۱-۲- تعریف شخصیت‌پردازی..... ۷

۲-۲- شیوه‌های شخصیت‌پردازی..... ۸

۱-۲-۲- روش توصیفی..... ۸

۲-۲-۲- روش نمایشی..... ۸

۲-۲-۳- روش نمادین..... ۹

فصل دوم.....

معرفی فصیح..... ۱۲

ویژگی‌های کلی آثار..... ۱۳

رمان‌ها..... ۱۵

۲۱	ترجمه‌ها.....
۲۲	داستان‌های کوتاه.....
	فصل سوم
۳۱	تابوت بچه.....
۳۴	درخونگاه.....
۴۱	هدیه‌ی عشق.....
۴۳	تنهایی آخر.....
۴۸	غمگین، غمگین، جغد سیاه دوسر.....
۵۲	تولد.....
۵۸	عشق.....
۶۷	عقد.....
۷۲	یک فیلم‌نامه‌ی خیلی ایرانی.....
۷۶	گل مریم.....
۸۲	آخرین سروش.....
۸۶	آزادی عمو مسعود.....
۹۶	نقطه‌ی کور.....
۱۰۶	دوری از عزیزان.....
۱۱۱	زائر عارف بختور.....
۱۱۶	اعانه.....
۱۲۱	داستان بدبختی نجیب.....

۱۲۵.....مرغهای عشق در بمباران.....

۱۲۹.....زن آل بوتاه.....

۱۳۲.....گزارش.....

.....فصل چهارم.....

۱۳۶.....نتیجه گیری.....

۱۴۱.....مراجع.....

شخصیت یکی از عناصر بسیار بااهمیت در ادبیات داستانی است و این اشخاص تخیلی برای خوانندگان داستان‌ها در حکم افراد واقعی هستند که خواندن سرگذشت‌شان تجربه‌هایی زیست‌نشده برای خواننده به ارمغان می‌آورد. شخصیت‌ها باید در طول داستان به طور کامل معرفی شوند و انگیزه و علت رفتارهایشان برای خواننده روشن شود تا باورپذیر به نظر برسند. این نکته در داستان کوتاه که فشرده است و فضای کمتری برای معرفی کامل شخصیت دارد، از اهمیت بیشتری برخوردار است و نویسنده باید واژگانی برای معرفی برگزیند که بیشترین خصوصیت‌ها را در مورد شخصیت‌ها به خواننده منتقل کنند.

اسماعیل فصیح، یکی از نویسندگان پرکار ادبیات فارسی است که رمان‌های بسیاری از او به چاپ رسیده است و تعدادی از رمان‌هایش چندین بار تجدید چاپ شده‌اند و این امر نشان از این دارد که او رمان‌نویس موفقی بوده است. از این نویسنده همچنین چهار مجموعه داستان کوتاه برجای مانده است که بر خلاف رمان‌ها، با اقبال چندانی روبرو نشده‌اند و کسانی که در مورد ادبیات معاصر ایران مطلب نوشته‌اند غالباً او را در نوشتن داستان کوتاه ناموفق دانسته‌اند. سؤالی که در آغاز مطرح می‌شود این است که رمان‌نویس توانایی چون فصیح چرا نتوانسته در حوزه‌ی داستان کوتاه توفیق حاصل کند؟ هرچند این پرسش اصلاً صحیح نیست و داستان کوتاه و رمان دو ژانر بسیار متفاوت از یکدیگرند. و توانایی در نگارش رمان به معنای داشتن توانایی در نوشتن داستان کوتاه نیست.* اما فصیح تعدادی داستان کوتاه موفق هم دارد و نمی‌توان مدعی شد که او اصلاً نمی‌تواند داستان کوتاه بنویسد.

وجود شخصیت‌هایی جذاب و پیچیده در اثر داستانی یکی از عوامل موفقیت آن و جذب مخاطب است. برای همین عنصر شخصیت برای بررسی در این داستان‌ها انتخاب شد. تا شیوه‌های شخصیت‌پردازی داستان‌ها مشخص شود و سبک داستان‌نویسی نویسنده بدست آید. برای بررسی شیوه‌های شخصیت‌پردازی از هریک از مجموعه‌ها داستان‌هایی که در مکتب‌های رئالیسم و ناتورالیسم جای می‌گرفتند انتخاب شدند. چون غالب آثار فصیح در این مکاتب جای می‌گیرند. در این میان داستان‌هایی از مجموعه‌ی *خاک‌آشنا*، که اولین مجموعه داستان فصیح است، حذف شدند. چون در تعریف داستان کوتاه نمی‌گنجیدند و در واقع طرح‌هایی برای رمان‌های نویسنده - خصوصاً رمان *دل‌کور* - بودند.

در فصل اول این پژوهش تعاریف کلی و مطالب مربوط به شخصیت، انواع شخصیت و شخصیت‌پردازی و شیوه‌های آن آمده است. در فصل دوم معرفی کوتاهی از نویسنده و آثار او بدست داده شده است.

*حسین پاینده، «تفاوت‌های کیفی بین داستان کوتاه و رمان»، در *گفت‌مان نقد* (تهران: نیلوفر، ۱۳۹۰)، صص ۳۰۱-۲۸۷

واگرچه موضوع بحث این پایان‌نامه داستان‌های کوتاه اسماعیل فصیح است اما، او در حدود بیست و یک رمان نوشته است که در منابع مربوط به ادبیات معاصر تنها به رمان‌های معروف او چون: *ثریا در انعام*، *زمستان ۶۲*، *داستان جاوید* و *دل کور* اشاره شده است. در منابع مستقل مربوط به آثار فصیح چون *اصل آثار فصیح* که به قلم عماد بدیع در مورد رمان‌های او نوشته شده است و *نقد مجموعه آثار داستانی اسماعیل فصیح* که آناهید اجاکیانس به رشته‌ی تحریر درآورده است، در مورد آثار متأخرتر او مطلبی نوشته نشده است. بنابراین برای اینکه خواننده آشنایی کلی با همه‌ی آثار این نویسنده پیدا کند علاوه بر ذکر نام رمان‌ها به سال نشر و خلاصه‌ای از پیرنگ آن‌ها نیز اشاره شده است. در مورد داستان‌های کوتاه بعد از خواندن مقاله‌ی «تفاوت‌های کیفی بین داستان کوتاه و رمان» متوجه شدم که تعدادی از داستان‌های مجموعه‌ی *خاک آشنا* داستان کوتاه نیستند. بنابراین نقل قولی از مقاله‌ی فوق آورده شده و خلاصه‌ی همه‌ی داستان‌ها ذکر شده تا علت برای خواننده نیز روشن شود. در فصل سوم داستان‌های رئالیستی- ناتورالیستی نویسنده از همه‌ی مجموعه‌ها - هر مجموعه سه الی چهار داستان و همه‌ی داستان‌های جنگ- برای بررسی انتخاب شدند تا شیوه‌های شخصیت‌پردازی به صورت در زمانی بررسی شوند تا اگر تغییری در نحوه‌ی شخصیت‌پردازی بوجود آمده باشد مشخص شود. و فصل چهارم در برگزیده‌ی نتیجه‌ای است که حاصل آمده است. و نتیجه اینکه شخصیت‌های داستان‌های فصیح از دو گروه عمده انتخاب شده‌اند. گروه اول از میان افراد طبقه‌ی پایین جامعه هستند که با فقر و بیماری و مرگ در کشمکش‌اند. نویسنده شخصیت‌های این داستان‌ها را به نسبت بقیه خوب پرداخته است و به روش «نمایشی» که برتر از روش «توصیفی» است نزدیک شده است. اما در داستان‌هایی که شخصیت‌های آن را افراد مرفه‌تر تشکیل می‌دهند در بخش وسیعی از داستان شخصیت‌پردازی توصیفی را برگزیده و اکثر ویژگی‌های شخصیت را به طور مستقیم شرح داده است. در نتیجه سهمی برای تفکر خواننده باقی نگذاشته است. یکی از مؤلفه‌های سبکی فصیح برای شخصیت‌پردازی غیرمستقیم، استفاده‌ی ماهرانه از عناصر طبیعت و اشاره به وضعیت هوا است و معمولاً خواننده با خواندن بند آغازین داستان‌های کوتاه این نویسنده می‌تواند بفهمد که شخصیت‌ها چه احساسی دارند یا چه سرنوشتی در انتظارشان است. همچنین استفاده از نام‌های دلالت‌مند، اشاره به لباس و ظاهر شخصیت، شغل و کنش آن‌ها و مخصوصاً مکان زندگی از دیگر تکنیک‌های عمومی شخصیت‌پردازی است که فصیح از آن‌ها استفاده کرده است. اگر او همه‌ی شخصیت‌ها را به روش نمایشی می‌پروراند، قطعاً آثار بهتری از خود بر جای می‌گذاشت.

فصل اول

۱- شخصیت (character)

دنیای داستان، دنیایی خیالی است که نویسنده آن را خلق می‌کند. درست مانند دنیای واقعی که در آن، در زمان و مکان مشخصی آدم‌هایی به دنیا می‌آیند بزرگ می‌شوند، رویدادهایی را از سر می‌گذرانند، تجربه‌هایی کسب می‌کنند و در نهایت داستان‌شان تمام می‌شود و می‌روند. خلق این دنیای خیالی به وسیله‌ی اجزا و عناصری منسجم انجام می‌گیرد که آنها را عناصر داستان می‌نامیم. اجزایی چون زمان، مکان، پیرنگ، زاویه‌ی دید، کشمکش، درونمایه و... که هر یک از اهمیت خاصی برخوردارند اما، یکی از مهمترین عناصر داستان، عنصر شخصیت است. شخصیت محور اصلی داستان است و بدون آن اساساً داستانی قابل تصور نیست و یکی از عوامل عمده‌ی خواندن داستان وجود همین عنصر است.

هر داستان‌نویسی به خوبی واقف است که حداقل یک دلیل مهم - اگر نه مهم‌ترین دلیل - اینکه انسان‌ها از دیرباز داستان می‌خوانده‌اند، این است که داستان واجد عنصر شخصیت است. از آن‌جا که انسان موجودی اجتماعی است، همواره در تعامل با هم‌نوعان خود قرار دارد. این رابطه سبب می‌شود که هر یک از ما به خصائص دیگران حساس شویم. هرکس خلق و خوی خاص خود را دارد، پس مجبوریم با دقت در ویژگی‌های رفتار و گفتار کسانی که با آن‌ها ارتباط داریم، شخصیت‌شان را دریابیم و بدین ترتیب رابطه‌ی خودمان با آن‌ها را به نحو مقتضی تنظیم کنیم. از این نظر، داستانی که شخصیت‌ها را در کنش‌های بینافردی نشان می‌دهد، خودبه‌خود برای ما که دائماً در کنش متقابل با دیگرانیم جذابیت دارد (پاینده، ۱۳۹۰: ۸۵).

به عبارت دیگر انسان اجتماعی، ناچار از برقراری ارتباط و رفتار متقابل اجتماعی مستلزم شناخت افراد است و از آنجا که شخصیت‌های داستانی مانند انسان‌های واقعی هستند، شناخت خواننده را از شخصیت‌های اطراف او افزایش می‌دهند. از طرف دیگر، زندگی شخصیت‌های داستان، فراز و نشیب‌هایی دارد و آن‌ها در زندگی با رویدادهایی مواجه می‌شوند که چگونگی واکنش آن‌ها تجربه‌هایی زیست نشده به خواننده می‌دهد. تجربه‌هایی که شاید هرگز در زندگی واقعی بدست نیابند. بنابراین خواندن داستان «باعث عمیق شدن بینش خواننده می‌شود» (همانجا).

در نتیجه عنصر شخصیت در داستان بسیار با اهمیت است و نویسنده باید به آن توجه فراوان داشته باشد. تبحر و خلاقیت نویسنده در خلق و پردازش شخصیت‌ها یکی از معیارهای سنجش داستان است و هر چقدر که شخصیت‌ها عمیق‌تر باشند، داستان جذاب‌تر و رضایت‌بخش خواننده بیشتر است. عمیق بودن شخصیت یعنی شباهت هرچه بیشتر او به انسانی که فردیت دارد و ویژگی‌های خاص خود را دارا می‌باشد و رفتار او پیش‌بینی‌ناپذیر و متعجب‌کننده است.

۱-۱ تعریف شخصیت

«شخصیت‌ها همان اشخاص تخیلی ابداع‌شده در اثر نمایشی یا داستانی هستند که خصوصیات و رفتار انسانی به آن‌ها داده می‌شود» (گری، ۱۳۸۱: ۶۰). البته شخصیت داستانی، همیشه انسان نیست و ممکن است نویسنده‌ای از حیوانات یا اشیا به عنوان شخصیت‌های داستانش استفاده کند. نکته‌ای که در این تعریف وجود دارد و باید به آن توجه کرد این است که شخصیت‌های داستانی «تخیلی» و «ابداع شده» هستند. آن‌ها به دنیای داستان تعلق دارند و در فضای داستان شخصیتی مستقل به حساب می‌آیند، بنابراین نباید با شخصیت واقعی نویسنده‌ی داستان یکی پنداشته شوند. پس در تحلیل شخصیت، شخصیت داستان که دارای فردیت است و نویسنده او را با ویژگی‌های خاص به ما معرفی کرده و دارای نام و هویت مستقل است مورد بحث قرار می‌گیرد نه خود نویسنده و یگانه منبع ما برای تحلیل، خود داستان است نه زندگی‌نامه‌ی نویسنده.

شخصیت مخلوق ذهن نویسنده است. «با خواست نویسنده پا به صحنه‌ی داستان می‌گذارد، با شگردهای مختلفی که او به کار می‌برد ویژگی‌های خود را برای خواننده آشکار می‌سازد، کنش‌های مورد نظر نویسنده را انجام می‌دهد و سرانجام از صحنه‌ی داستان بیرون می‌رود» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۲۵). نکته‌ی دیگری که در مورد شخصیت‌ها باید در نظر داشت این است که، هرچند نویسنده خالق آن‌هاست و شخصیت‌ها کنش مورد نظر او را انجام می‌دهند اما در فضای داستان باید به اقتضای خصوصیت‌شان و باورپذیر عمل کنند، «به سخن دیگر باید در چارچوب توقعاتی که بواسطه‌ی ویژگی‌های روحی و خلقی‌شان از آن‌ها می‌رود، آزادانه رفتار کنند» (پاینده، ۱۳۹۰: ۹۰). یعنی شخصیت‌ها در طول داستان شناسانده می‌شوند و ویژگی‌های فردی آن‌ها برای خواننده روشن می‌شود. بنابراین کنش و واکنش هر شخصیت باید در چارچوب ویژگی‌ها و توانمندی‌های مشخص او باشد. هر شخصیتی نمی‌تواند هر کاری را انجام دهد. اگر این شرط در مورد شخصیت‌های داستانی رعایت نشود، داستان غیرواقعی به نظر خواهد آمد. همچنین برای باورپذیر شدن و واقعی جلوه کردن شخصیت‌های داستانی نویسنده باید انگیزه‌ی اعمال و رفتار آن‌ها را برای خواننده تبیین کند. فرق شخصیت‌های داستانی با شخصیت‌های واقعی همین است و برای همین هم آن‌ها برای ما آشنا تر هستند.

۱-۲ انواع شخصیت

شخصیت‌ها با توجه به نقشی که در پیرنگ داستان ایفا می‌کنند، واکنشی که در موقعیت‌های مختلف و نسبت به رویدادهای مختلف داستان از خود نشان می‌دهند و ثابت یا متغیر بودن جهان‌بینی‌شان تا پایان داستان، به انواعی تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

۱-۲-۱ شخصیت اصلی (Main character)، شخصیت فرعی (Minor character)

شخصیتی را که نویسنده هم خود را عمدتاً مصروف پردازش او می‌کند، «شخصیت اصلی» یا «عمده» می‌نامیم. ملاک اصلی بودن یک شخصیت نقش تعیین کننده‌ی او در پیرنگ داستان است. اگر حضور شخصیتی در داستان چنان مهم باشد که بدون او وقایع پیرنگ نتوانند شکل بگیرند و داستان فرو بریزد، آن شخصیت «اصلی» یا «عمده» محسوب می‌شود (پاینده، ۱۳۹۰: ۸۶).

از آنجایی که شخصیت اصلی بیشتر پرداخته و شناسانده می‌شود و بیشتر خصوصیات روحی و اخلاقی او برای خواننده روشن می‌شود، از شخصیت‌های دیگر آشناتر است. او معمولاً از اول تا آخر داستان حضور دارد و نقشی پررنگ را ایفا می‌کند. یعنی در بیشتر بخش‌های داستان همه چیز حول وجود او می‌گردد. شخصیت اصلی شخصیتی است که سرگذشتش در داستان دنبال می‌شود و برای خواننده مهم است که بداند سرانجام او چه خواهد شد. اما شخصیت فرعی نقشی کم‌رنگ‌تر در داستان دارد «اگر نقش شخصیتی را بتوان به شخصیتی دیگر واگذار کرد بی‌آنکه خدشه و خللی در پیرنگ ایجاد شود آنگاه او را شخصیت «فرعی» می‌نامیم» (همان). حضور این شخصیت در داستان مداوم نیست. او وارد داستان می‌شود، یک کنش خاص را انجام می‌دهد، یا یک تنش ایجاد کرده و از داستان بیرون می‌رود. یکی از نقش‌های شخصیت فرعی شناساندن شخصیت اصلی است. شخصیت فرعی شاید همراز شخصیت اصلی باشد، او را در رسیدن به هدفش یاری دهد و باعث موفقیت او شود یا برعکس برای او دردسرساز باشد و رسیدن به هدفش را به تعویق بیندازد. اگر شخصیتی با شخصیت اصلی داستان در تضاد و تقابل باشد شخصیت مخالف نامیده می‌شود. در مورد شخصیت مخالف هم نویسنده باید توجه کند که انگیزه‌ی اعمال او را برای خواننده روشن سازد، یعنی خواننده باید بداند که چرا این شخصیت با شخصیت اصلی در تقابل است.

۱-۲-۲ شخصیت چندبُعدی (Round character)، شخصیت تک‌بُعدی (Flat character)

شخصیت چندبُعدی، شخصیتی پیچیده است.

یعنی خُلقیات پیچیده‌ای دارد و- برخلاف شخصیت تک‌بُعدی- توصیفش در جمله‌ای کوتاه میسر نیست، بلکه دست‌کم یک پاراگراف نیاز دارد. هریک از ویژگی‌های مَنش او حکم روزه‌های او را دارد که بر جنبه‌های از جوانب شخصیت پیچیده‌اش پرتو می‌افکند و لذا توصیف روشن و جامعش مستلزم این است که تمام این روزه‌ها گشوده شوند. پیش‌بینی واکنش‌های شخصیت تک‌بُعدی برای خواننده‌ی تیزبین چندان دشوار نیست، زیرا چنین شخصیتی همواره برحسب یک یا دو خصیصه‌ی عمده‌ای که خُلقیاتش را شکل می‌دهند عمل می‌کند حال آنکه شخصیت چندبُعدی دقیقاً به دلیل پیچیدگی روحیاتش پیش‌بینی‌ناپذیر است (همان، ۸۹-۸۸).

به طور کلی انسان موجودی بسیار پیچیده است و هر شخصی بر روی زمین ویژگی‌های خاص خود را دارد و هیچ دو نفری حتی دوقلوهای همسان دقیقاً مانند یکدیگر رفتار نمی‌کنند. هرکسی موجودی است منحصر به فرد و علت این تفاوت‌ها به عقیده‌ی روانشناسان به پدیده‌های زیستی، ژن‌ها و جامعه-انواع جامعه، ساختار آن، خانواده، مدرسه، تحصیل و... - برمی‌گردد. با توجه به این تفاوت‌ها نحوه‌ی پاسخ هرکسی به محرک‌های اطرافش ویژه است و قابل پیش‌بینی نیست. بنابراین برای شناخت او هم زمان و هم محرک‌های بیشتری مورد نیاز است. مقصود از محرک عاملی است که شخصیت را به واکنش وادارد. شخصیت چندبُعدی ناآشنا و بیگانه است. «شخصیت ناآشنا و بیگانه در آن واحد هم خواننده را جذب می‌کند و هم او را می‌راند» (کارد، ۱۳۹۱: ۲۳). جذب می‌کند چون بیگانه است، یعنی مانند شخصیت کلیشه‌ای ویژگی‌هایش برای خواننده آشنا نیست و او را می‌راند چون باز هم بیگانه است و خواننده نمی‌داند که می‌خواهد چه کاری انجام بدهد و به نوعی از او می‌ترسد و همین ترس و تعجب است که خواننده را به دنبال خود می‌کشاند و به خواندن داستان ترغیب می‌کند.

۱-۲-۳ شخصیت پویا (Dynamic character)، شخصیت ایستا (Static character)

شخصیت پویا، شخصیتی است که از رویدادها و وقایع داستان تأثیر می‌پذیرد و در پایان داستان جهان‌بینی‌اش عوض می‌شود.

شخصیت ایستا، نقطه‌ی مقابل شخصیت پویاست، یعنی از وقایع داستان تأثیر نمی‌پذیرد و جهان‌بینی‌اش در پایان داستان دستخوش تغییر نمی‌شود. او در پایان همان است که در ابتدای داستان بود.

«در داستان کوتاه معمولاً مجالی برای تغییر و تحول شخصیت‌ها نیست و اگر تغییری صورت بگیرد در شخصیت اصلی داستان است» (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۹۵). چون داستان کوتاه تنها در برگیرنده‌ی بخشی از زندگی شخصیت است برخلاف رمان که بخش بزرگی از زندگی شخصیت را روایت می‌کند. تغییر و تحول جهان‌بینی شخصیت نیز باید در چارچوب وقایع داستان صورت بگیرد و برای خواننده معقول و باورپذیر باشد. یعنی در داستان باید دلایل روشن و مبسوطی برای تغییر جهان‌بینی ارائه شود به طوری که خواننده با توجه به این دلایل، تغییر را بپذیرد. شخصیت‌ها به یکباره و ناگهانی نمی‌توانند عقایدشان را عوض کنند.

۱-۲-۴ شخصیت کلیشه‌ای (stereotype)

شخصیت‌های کلیشه‌ای یا قالبی، شخصیت‌هایی هستند که ویژگی‌های شناخته‌شده‌ای دارند و برای خواننده آشنا هستند. در طبقه‌بندی خاصی جای می‌گیرند و رفتارشان قابل پیش‌بینی است. این شخصیت‌ها معمولاً تک‌بعدی هستند.

شخصیت‌های تک‌بعدی و شخصیت‌های قالبی برای خواننده جذابیتی ندارند. اگرچه افراد دارای یک قالب کلی شخصیتی هستند. یعنی، به طبقه‌ای از اجتماع تعلق دارند و با توجه به سن، جنس، شغل، خانواده، میزان تحصیلات و... در دسته بندی‌های خاصی جای می‌گیرند و رفتار مشخصی از آن‌ها انتظار می‌رود اما، از سوی دیگر «آدم‌ها غیرمنطقی و غیر قابل پیش‌بینی هستند، کارهایی می‌کنند که شگفت‌زده می‌شویم، تکان می‌خوریم و تمام پیش‌داوری‌های ما نسبت به آن‌ها عوض می‌شود. خصلت‌های متناقض‌نما اغلب اساس خلق شخصیتی جذاب و منحصر‌به‌فرد را تشکیل می‌دهد» (سیگر، ۱۳۷۴: ۵۱). بنابراین تفکرانگیزترین شخصیت‌ها شخصیت‌های چندبعدی هستند.

۲. شخصیت‌پردازی (Characterisation)

۱-۲ تعریف:

شخصیت‌هایی که نویسنده می‌آفریند به شیوه‌های مختلفی به خواننده شناسانده می‌شوند. به شگردهایی که نویسنده برای معرفی شخصیت‌هایش برمی‌گزیند، شخصیت‌پردازی گفته می‌شود.

شخصیت‌پردازی شامل خلق شخصیت، معرفی ویژگی‌های روحی و خلقی، تبیین ارتباط او با جهان خارج - طبیعت، شخصیت‌های دیگر، رویدادها و... - و شرح انگیزه‌ی اعمال و رفتارش است. به گونه‌ای که خواننده بعد از خواندن داستان احساس کند شخصیت را می‌شناسد. آشنایی با شخصیت از طریق راوی صورت می‌گیرد. شخصیت‌پردازی در داستان باید به طور کامل انجام شود. مخصوصاً در داستان کوتاه که فضای کمتری نسبت به رمان دارد نویسنده باید در انتخاب واژه‌هایی که برای معرفی شخصیت برمی‌گزیند دقت کند. به طوری که با کمترین واژگان بیشترین اطلاعات را در مورد شخصیت به خواننده منتقل کند.

۲-۲ شیوه‌های شخصیت‌پردازی

مهم‌ترین شیوه‌های شخصیت‌پردازی عبارتند از:

۲-۲-۱ روش توصیفی یا شیوهی شخصیت‌پردازی مستقیم (The Discursive Method)

که در این روش نویسنده صریحاً و به طور مستقیم در مورد ویژگی‌های شخصیت‌ها به ما می‌گوید: «پیش از آنکه خود شخصیت وارد وقایع داستان شود، بدین ترتیب خواننده نخست به قضاوتی درباره‌ی شخصیت مورد نظر می‌رسد و سپس درستی این قضاوت را با توجه به رفتار شخصیت محک می‌زند» (پاینده، ۱۳۹۰: ۹۳). توصیف راوی از رفتار شخصیت باید با جمله‌های عینی تثبیت شود. برای مثال اگر راوی می‌گوید شخصیتی خسیس است، باید آن را در عمل نشان دهد و تثبیت عملی که نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های شخصیتی یک فرد است مستلزم تکرار آن است.

۲-۲-۲ روش نمایشی یا شیوهی شخصیت‌پردازی غیرمستقیم (The Dramatic Method)

که در این روش، همان‌طور که از نام آن پیداست نویسنده به جای اینکه بگوید شخصیت فلان ویژگی را دارد آن را نشان می‌دهد.

داستان‌نویسانی که این شیوه را برای شخصیت‌پردازی برمی‌گزینند، شخصیت را در موقعیتی قرار می‌دهند که واکنش‌هایش افشاگر خلق‌وخوی او باشند. این قبیل داستان‌نویسان معتقدند که گفتار هر کس به لحاظ روانشناختی ویژه است و هر فرد با آنچه بر زبان می‌آورد، بدون اینکه خود آگاه باشد، رگه‌های شخصیتش را باز می‌نمایاند. همچنین اعمال هر کس برآیند تمایلات فردی او و ویژگی‌های شخصیتش است (همانجا).

توجه به نحوه‌ی گفتار هر کس در دو سطح واژگانی و نحوی چیزهایی در مورد شخصیت او به ما می‌گوید. دقت به این که فرد از میان طیف واژگان مترادف کدام واژه را برای بیان انتخاب می‌کند و چگونه آن‌ها را کنار هم قرار می‌دهد، می‌تواند در شناخت شخصیتش راهگشا باشد. شخصیت انسان، حاصل وراثت و محیط است و هر فردی ویژگی‌های خاص خود را دارد و با توجه به این ویژگی‌ها به محرک‌های اطراف پاسخ می‌دهد.

«تصویر ذهنی ما از مردم براساس کارهایی که می‌کنند و ما آن‌ها را می‌بینیم شکل می‌گیرد، مؤثرترین و وسوسه‌انگیزترین شکل شخصیت‌پردازی نیز همین است» (کارد، ۱۳۷۸: ۱۶). گفتیم رفتار پاسخی است که شخصیت به محرک‌های بیرونی یا نیازهای درونی می‌دهد و هیچ رفتاری در خلأ اتفاق نمی‌افتد پس بهترین راه افشای شخصیت قراردادن او در یک بحران است و هراندازه بحران‌ها بیشتر باشند شخصیت عمیق‌تر شناخته می‌شود. علاوه بر ذکر رفتار و گفتار، شخصیت را می‌توان با توصیف مکان زندگی، ذکر شغل او، «نحوه‌ی حرف‌زدنش، علائق و عقاید خاصش، قیافه‌ی ظاهری و لباسی که می‌پوشد»

(پاینده، ۱۳۹۰: ۹۲) و حتی از طریق نامش نشان داد. در نشان دادن شخصیت‌ها باید به جزئیاتشان دقت کرد. چه جزئیات ظاهری و چه جزئیات رفتاری. این امر باعث می‌شود که آنها زنده و پویا به نظر بیایند. و خواننده با شخصیتی که نشان داده می‌شود بهتر ارتباط برقرار می‌کند. به‌علاوه در روش نمایشی خواننده نقشی فعال ایفا می‌کند و می‌تواند خودش در مورد شخصیت‌ها قضاوت کند. و همین باعث برتری روش نمایشی بر روش توصیفی در شخصیت‌پردازی می‌شود. اگرچه روش توصیفی هم از مزیت‌های برخوردار است و نویسنده در این روش به‌جای آنکه مجبور باشد در چندین جمله ویژگی خاصی از شخصیت را تصویر کند، در یک جمله صریحاً به آن اشاره می‌کند. از هیچ کدام این روش‌ها به تنهایی نمی‌توان استفاده کرد چون، روش توصیفی محض خواننده را خسته می‌کند، به او اجازه‌ی درگیری با متن و همدلی با شخصیت را نمی‌دهد و داستان شکل گزارش پیدا می‌کند. روش توصیفی محض مانند این است که کسی سرگذشت کس دیگری را برای ما تعریف کند. و همین باعث می‌شود «خواننده به جای اینکه وارد دنیای داستان شود و با شخصیت‌ها زندگی کند فقط به تصویر آن‌ها نگاهی بیندازد» (وود، ۱۳۸۸: ۳۹). در مقابل روش نمایشی محض هم خواننده را در داستان غرق می‌کند و باعث طولانی شدن داستان می‌شود. بنابراین بهترین راه استفاده از ترکیب این روش‌ها باهم است و نویسنده‌ی خلاق می‌داند کجا باید گفت و کجا باید نشان داد. به طور کلی اطلاعاتی که به شناخت شخصیت کمک می‌کنند، بهتر است نشان داده شوند.

۲-۲-۳ شخصیت‌پردازی نمادین: در این روش نویسنده با «به‌کارگیری تصویر یا نمادی که دلالتی بر شخصیت دارد» (پاینده، ۱۳۹۰: ۹۴)، شخصیت را معرفی می‌کند. اگر نویسنده در داستان تصویری را تکرار کند، یعنی آن تکرار چیزی به ما می‌گوید اگر این تکرار در مورد شخصیت داستان چیزی را افشا کند شخصیت‌پردازی نمادین صورت گرفته‌است.

در شخصیت‌پردازی، همچنین باید به زمان و مکان داستان توجه شود. شیوه‌ی زندگی، امکانات، پیشرفت علم، هنجارها، مذهب، سطح سواد عمومی و... در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت بوده است و همین تفاوت‌ها موجب تفاوت افراد می‌شود. نویسنده برای رعایت این موارد در شخصیت‌پردازی یا باید زمان را تجربه کرده و مکان داستان را از نزدیک دیده باشد و یا به اندازه‌ی کافی در مورد آن‌ها مطالعه کرده باشد. علاوه بر زمان و مکان، شخصیت‌پردازی با زاویه‌ی دید هم مرتبط است. راوی داستان نقش دوربینی را ایفا می‌کند که ما از دریچه‌ی چشم او وارد دنیای شخصیت‌ها می‌شویم. اگر راوی داستان اول شخص شرکت‌کننده در جریان داستان - یکی از شخصیت‌ها - است، باید روایت داستان متناسب با شخصیتِ راوی باشد، چون راوی در حین روایت خودش را هم افشا می‌کند. صدای نویسنده نباید در داستان شنیده شود.

شخصیت‌پردازی موفق در داستان، مستلزم کاوش فراوان و دقت و ریزبینی نویسنده در زندگی اشخاص واقعی است و شخصیت‌های داستانی، حاصل واقعیت و تخیل نویسنده هستند. شخصیتی که از روی مدل زنده نقاشی شده باشد، جاندار است و دارای روح. این شخصیت تا مدت‌ها در ذهن خواننده باقی خواهد ماند و داستانی که شخصیت‌های زنده دارد، لذت و تحسین خواننده را برمی‌انگیزد.

- ۱- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.
- ۲- پاینده، حسین. (۱۳۹۰). *گفتمان نقد*. (ویراست دوم). تهران: نیلوفر.
- ۳- سیگر، لیندا. (۱۳۷۴). *خلق شخصیت‌های ماندگار*. ترجمه‌ی عباس اکبری. تهران: مرکز گسترش سینمای تجربی.
- ۴- کارد، اورسون اسکات. (۱۳۹۱). *شخصیت‌پردازی و زاویه‌ی دید در داستان*. ترجمه‌ی پریسا خسروی سامانی. چاپ دوم. اهواز: رسش.
- ۵- گری، مارتین. (۱۳۸۱). *فرهنگ اصطلاحات ادبی* (در زبان انگلیسی). ترجمه‌ی منصوره شریف‌زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- میرصادقی، جمال. (۱۳۹۰). *عناصر داستان*. چاپ هفتم. تهران: سخن.
- ۷- وود، مونیکا. (۱۳۸۸). *توصیف در داستان*. ترجمه‌ی نیلوفر اربابی. اهواز: رسش.